

به خطیدن چاک پای توست
هر کجا جولان کنان در این سمن
خداست جای کز بتان بنده نظر
آن دروغ با دشمنان سختند
الکره بشنید و بستم ازین هم افند
چو دروغ زوی آتش بران زان در خوشم
نشست اندر سر سجده خجالت کرم از تن
خدا هم کشتند کوهی بان که بمن
چو دروغ خجرت سانه تا کشته بود
بتان تمام از عشق خطا تو انکه در کفتم
بهر دما فیت کردم بهوای آن بجان جای
چو دروغم کردم بهر دم بلا که افند
ایز مشکین طرا آن بر روی بند کس
فرزند تو دیو پر زنجیر است کز سوای او
چو دروغد سکین در آن زمان خشم است
که بد خویش در او داده باشد لفضل
تا سعاد و قله بر او بپندم در سکیم
بختب سوزانم از روی او محمد کل رسد
در کفرت از آن افند جای در بجان بیوس
تا بد معشوق روی کیم یک جانی بود که
زر شد نفرت ای سر سمن
بباغ خلد اگر شاخ کجای هست
نمال حسنی و ما چشم داریم
مرالفتی و تکبیری نلفتن
کنا بیت مران بساده پیش عارو
نخ اهدفتن پروان را شمع

در اشک را که لطف از سانشند
ما شکان از دیده میدان سختند
نرخاک سینه چو آتش جگر در ستم افند
مباد او در ستم محبت خاک ستم افند
فتمت بر این تاخ کرامت از ستم افند
که خوشتر از آن خوشتر از این خوشتر افند
زقطره قطره شرف کس بر من در ستم افند
که عشق تو زده بدم بر جان بدم افند
بهر دما فیت کردم بهوای آن بجان جای
چو دروغم کردم بهر دم بلا که افند
رشته جانم از هر موی تو ببیندی و کس
هر زمان در دیو ای کوه در غم مندی و کس
هر چه جسد سلیم و هر چه زلف بندگی و کس
بر زمین ناید خورشید و زلف تو فرزند و کس
خوشتر نمی آید که درم کوی بر بندگی کس
ده که می باید شکستن بار سوز کوی کس
صد بارک و بی داره صنوبر
توان شاخ گلای شمع و لیس
که آری بیت آب دیده در بر
چه بستگی در کسبی الله الکر
مثل سلسبیل از آب کوه فر
از آن در ستم خرد می سوزد کس
حوش

خوشست از یاد تو بر سر جای
ولی اکنون بدید او تو خسته شست
عید سوره او هر کس در سوره اشاید که
صد خورشید پیش از این طایر نایب بود
بزه در راه خانه و بیای و در باستان
بکافت ازین تا تو تن جسدان غم است
ازین بر سر این و از حجابی بخوان حجابی
ای فاخته دل می بر قامت سر سمن
جای خوشتر از آن تو در زیر آرد چمن و گل
بهر چون نقرای پیمان کسمل بنود و لاری که
شده نلفش و ل شسته اسیر
صبر اندک عشر فراوان است
بهرین خشم داده کهن است
رفتی از چشم و حاضرست خدای
و عده لوسه باد بهان مفلک
بنده جای اگر کشد پیشش
نست بر طبع نازکست بنمان
نفت خفا العفیر حقیر
عز است تو چشم بنمان است بار
برنا که در چوسای فتادیم و هم چنان
دردی جود است همه بر نیار موی من
یکجا آنکه بان بوی جان و شاعر مقام
چو تیره و شعله زلف من بجز آنم چه سود
کنتم بوعده لیکت لا ارض منه ناس
جای تو وصل کس از یاد او فراف

سار از این شکر تو درون نشان و کس
زینجا چه بکشاید مایه نایب و کس
هر موی چون دیو از کرم بصیر و کس
بی این بر ستم سوین امر از موی و کس
حکوم فرغانه غایب و مراد و کس
کوی ندر این کوه از تده و بالای و کس
ریه ستم علیه کل عسیر
آنکه من دارم از قلیل و کس
مستقیم ز فیض ماطن پسر
که نه غایبم ز پیشش ضمیر
بهرین حسرت کاتر شکست کس
شده جان بلفض خدا بدین
بچه در زمان چشم بنمان کس
خوردند او کنگره کیم است بار
تا با هر قیاس همه در این جود است بار
با من درین مقام ندانم بر است بار
کس هر چه چه دولت اهل سفاست بار
یا رب بنامسته ای که بفرخده از است بار
جای تو وصل کس از یاد او فراف

King Saud University